

معرفت‌شناسان

اشاره

منبع اصلی مورد استفاده در این بخش کتاب راهنمای معرفت‌شناسی است که دو تن از اساتید معرفت‌شناسی، یعنی جانانان دنسی و ارنست سوسا آن را ویرایش کرده‌اند و ۱۳۷ تن از اساتید دانشگاه‌های مختلف جهان در نوشتن آن همکاری داشته‌اند. کتاب نخستین بار در سال ۱۹۹۲ توسط انتشارات بلک‌ول منتشر و پس از آن بارها تجدید چاپ شده است. البته در نوشتن مقاله‌های این بخش علاوه بر کتاب گفته شده از چهار منبع زیر و برخی منابع دیگر نیز استفاده می‌شود:

I. *A Dictionary of Philosophy*, edited by Thomas Mautner, Blackwell, 1996.

II. *The Cambridge Dictionary of Philosophy*, General editor, Robert Audi, Cambridge University Press, U.S.A., 1995.

III. *The Oxford Companion to Philosophy*. Edited by Ted Hondrich, Oxford University Press, 1995.

IV. *The Encyclopedia of History of Science and Religion in Western Tradition*, Edited by Gary B. Ferngren. London: Garland Publishing, Inc. 2000.

Jerry Alan Fodor

جری آلن فودور (۱۹۳۵ -)

فودور، استاد دانشگاه راتگرز (Rutgers)، در زمینه فلسفه ذهن و علوم شناختی کار کرده، و کارهایش در این دو زمینه توجه محافل علمی را به خود جلب کرده است. فودور نخست کتابی نوشت تحت عنوان تبیین روان‌شناختی (۱۹۶۸) (*Psychological Explanation*).

او در این کتاب نقش تبیین در علوم تجربی به طور کلی و در روان‌شناسی به طور اخص را بررسی کرد. چند سال بعد کتابی از او منتشر شد تحت عنوان *زبان اندیشه* (۱۹۷۵، *The Language of Thought*). او در این کتاب استدلال کرد که خود زبان باید از طریق عملیات محاسبه‌ای به روی عناصر ترکیبی به پیش برود، و برای هر مفهوم ابتدایی (primitive concept) نمادی خنثی باید در مغز انسان وجود داشته باشد. گزاره‌های مرکب در پی ترکیب‌های نظام‌مند این نمادها ممتثل می‌شوند، درست همان گونه که معنای یک جمله در زبان طبیعی به معنای اجزای تشکیل‌دهنده آن و در نهایت به کلمات، که تمثالات اتمی هستند، وابسته است. این تمثالات مرکب، خواه باور باشند خواه امیال، به نقش کارکردی خودشان وابسته‌اند: به طور مثال، باور عبارت است از تمثالی که سبب می‌شود فرد آن را به مثابه درست و صادق داشته باشد؛ در حالی که میل، تمثالی است که سبب می‌شود فرد دارنده آن به گونه‌ای عمل کند که گویا صادق است. شاید مؤثرترین تقریر این دیدگاه فودور در کتابش *روان - معنائشناسی* (۱۹۸۷، *Psychosemantics*) آمده است، آنجا که به این سؤال پاسخ می‌دهد که «چرا زبان اندیشه باید وجود داشته باشد؟». دیدگاه زبان اندیشه هنوز هم از مباحث اصلی بسیاری از رهیافت‌ها در علوم شناختی و هوش مصنوعی است.

در ۱۹۸۳ فودور کتابی تحت عنوان *قطعه قطعه بودن ذهن* (*Modularity of Mind*) نوشت. حاصل تعلیم او در این کتاب، که کتابی در حوزه روان‌شناسی فلسفی است، این است که بسیاری از فرآیندهای نفسانی مستقل از یکدیگر عمل می‌کنند، و سپس نتایج حاصل از کارکردشان را به بخش‌های دیگر ذهن می‌فرستند که آنها نیز در حوزه خود مستقل عمل می‌کنند.

کتاب *روان - معنائشناسی*، که هم اکنون از آن یاد کردیم، به همراه کتاب دیگر فودور تحت عنوان *نظریه‌ای در باب محتوا و مقالات دیگر* (۱۹۹۰، *A Theory of Content and Other Essays*) از تأثیرگذارترین کارها در مباحث مربوط به ماهیت محتوایی نفسانی محسوب است؛ مقصود از این بحث این است که روشن سازد اندیشه‌ها چگونه می‌توانند درباره اشیا باشند. حاصل این دو اثر فودور دیدگاهی است که دیدگاه وابستگی

نامتقارن محتوا (asymmetrical dependence view of content) نامیده شده است. اندیشه مرکزی و اصلی این دیدگاه این است که وقتی می‌گوییم اندیشه درباره الف است نه ب، علت آن این است که نمونه‌های نماد در زبان اندیشه که به هنگام حضور ب ها رخ می‌نمایند به این واقعیت وابسته‌اند که آنها به هنگام حضور الف ها رخ می‌نمایند، اما برعکس این درست نیست.

فودور اخیراً به مسئله کل‌گرایی (holism) در باب ذهن علاقه‌مند شده است و از موضع نخستین‌اش درباره بخش بخش و قطعه قطعه بودن ذهن و درباب مستقل عمل کردن هر بخش ذهن کنده شده و به این مسئله پرداخته است که آیا می‌توان نشان داد که نیروهای بازنمایی و تمثیل یک نماد به نیروهای بازنمایی نمادهای دیگر یا به نیروهای بازنمایی همه آنها وابسته است. او در ۱۹۹۲ با همکاری ارنست لی پور (Ernest Le pore) کتابی نوشته است تحت عنوان راهنمای مشتری (A Shoppen Guide). این دو در این کتاب به مسئله کل‌گرایی در باب ذهن پرداخته‌اند. فودور همچنین در ۱۹۸۸ با همکاری زد پیلیشین (Z. Pylyshyn) مقاله‌ای نوشته است تحت عنوان «ارتباط‌گرایی و معماری شناختی: یک تحلیل انتقادی» که در شماره ۲۸ (۱۹۹۸) مجله *Cognition* (شناخت) منتشر شده است.

فودور در جایی نوشته است که زمانی که دانش آموز بودم فلسفه ذهن دو مسئله اساسی داشت: (۱) مسئله ذهن / بدن ؛ (۲) مسئله اذهان دیگر. فلسفه ذهن می‌خواست این دو مسئله را از راه تحلیل مفهومی حل کند. کسی نمی‌دانست که فلسفه تحلیلی چیست، اما این نکته معلوم شده بود که بسیاری از آنچه فلسفه ذهن تلقی می‌شد (برای نمونه، بسیاری از آنچه هیوم و کانت در این باره گفته بودند) اصلاً در حقیقت فلسفه نیست، بلکه روان‌شناسی از راه دور وابسته گونه نادرست آن است. فودور در باب ماهیت ذهن فردی است ماده‌انگار. مسئله اصلی فلسفه ذهن برای او این شده که روان‌شناسی ماده‌انگارانه اصلاً چگونه ممکن است، زیرا بخشی از حالات نفسانی آگاهی است، بخشی دیگر التفاتی است، و سؤال این است که آنچه مادی است چگونه می‌تواند آگاهی یا التفاتی باشد. برای فودور این مسئله یک مسئله فلسفی است و باید فیلسوفان به آن پردازند نه روان‌شناسان، زیرا روان‌شناسان چیز زیادی برای گفتن درخصوص این مسئله ندارند. در این میان مسئله

التفاتیت که در حقیقت مسئله محتوای امر نفسانی است و به ارتباط امر نفسانی با واقعیت مربوط می‌شود برای فودور اهمیت بسیار دارد. با در نظر داشتن این جهت مسئله اصلی فلسفه ذهن برای فودور این خواهد بود که «روانشناسی التفاتی چگونه ممکن است؟»؛ این نیز به این مسئله منتهی خواهد شد که «قوانین التفاتی چگونه می‌توانند وجود داشته باشند؟»؛ مسئله اخیر این مسئله را در پی خواهد داشت که: «قوانین التفاتی چگونه می‌توانند سازوکارهای عملی و اجرایی داشته باشند؟»

به عقیده فودور پاسخ به پرسش اخیر در صورتی مناسب و قانع‌کننده خواهد بود که بتواند تبیین کند که چرا فرآیندهای نفسانی می‌توانند اوصاف معناشناختی از قبیل صدق را حفظ کنند؟ و اینجا است که البته علم شناختی (Cognitive Science) آغاز می‌شود.

فودور به این نکته توجه کرد که حالات التفاتی، آن گونه که در عرف عام درک می‌شود، هم دارای نیروی علی‌اند هم دارای اوصاف معناشناختی. ترکیب این دو ویژگی در حالات التفاتی یک خصوصیت ممتاز و منحصر به فرد است زیرا هیچ چیز دیگر غیر از این حالات دارای هر دو ویژگی نیست. گزاره‌ها دارای اوصاف معناشناختی‌اند اما نمی‌توان گفت که آنها دارای نیروی علی نیز هستند زیرا اشیایی انتزاعی‌اند و بنابراین نمی‌توانند نیروی علی داشته باشند. از سوی دیگر، مثلاً، پیازها جزئیات واقعی‌اند و معلوم است که نیروی علی دارند اما نمی‌توان آنها را از حیث معناشناسی ارزیابی کرد. حالات التفاتی از حیث داشتن این هر دو ویژگی وصفی منحصر به فرد و ممتاز دارند، و اساساً به سبب همین انحصار است که بسیاری از فیلسوفان بر ضد آنها موضع گرفته‌اند.

حتی وقتی چیزی می‌نویسیم، آن نوشته چون حالت التفاتی دارد هم دارای نیروی علی است هم از حیث معناشناسی قابل ارزیابی. فرض کنیم که من بنویسم: «برف سفید است». این نوشته قدرت انعکاس نور را که یک نیروی علی است دارد؛ نوشته بو دارد و غیره. از سوی دیگر به لحاظ معناشناسی قابل ارزیابی است: صادق یا کاذب است، صادق است اگر و فقط اگر برف سفید باشد؛ یعنی در کجا سفید باشد، در واقعیت. این حیثیت التفاتی نوشته است.

بخش مهمی از تاریخ نظریه پردازی های فلسفی و روان شناختی در باب ذهن در کوشش برای استنتاج اوصاف علی / معناشناختی اندیشه ها از اوصاف علی / معناشناختی نمادها تشکیل می شود. تصور می شود که اندیشیدن نوعی با خود سخن گفتن است و بنابراین به هنگام اندیشیدن از نمادها استفاده می شود. در این سنت، متقابلاً، تصور می شود که قوانینی که فرآیندهای نفسانی را هدایت می کنند از طریق روابط علی بین نمادهای نفسانی اجرا می شوند. «علم شناختی» با «تمثلات نفسانی» اش و «زبان های اندیشه» در حقیقت تجسد جدید این اندیشه کهن هستند. فودور این دیدگاه را، چون هیچ بدیل دیگری برای آن نمی یابد، به تعبیر خودش «بسیار جدی می گیرد».

فودور روان شناسی تجربی را نمی پذیرد. او می گوید این فرض که فرآیندهای نفسانی، برهم کنش های علی اند باتلاقی است که روان شناسی تجربی در آن فرو رفت و غرق شد. تجربه گرایان عقیده دارند که اندیشه ها از رشته ای از «تصورات» که به نحو علی به هم می پیوندند تشکیل می شود. سازگاری معناشناختی فرآیندهای نفسانی باید براساس قوانین تداعی تبیین شود، قوانینی که روابط بین تصورات را تنظیم می کنند تا این تصورات بتوانند روابط بین متعلقات شان (یعنی اشیایی که این تصورات تصورات آنها هستند) را منعکس سازند. به طور مثال نمک همواره با فلفل می آید؛ بنابراین تصورات مربوط به فلسفه با تصورات مربوط به نمک پیوسته است؛ پس اندیشیدن به نمک به اندیشیدن به فلفل با تصورات مربوط به نمک پیوسته است؛ پس اندیشیدن به نمک به اندیشیدن به فلفل منتهی می شود. در مدل های جدیدتر تجربه گرایی تصور می شود که خود قوانین تداعی با سازوکارهای عصب شناختی عملی می شوند. به طور مثال، دگرگونی های موجود در روابط تصورات به هم پیوسته می تواند حاصل مقاومت های سیناپسی (سیناپس، synapse، محل تلاقی دو عصب است) باشد.

فودور می گوید صورت بهتر این آموزه را می توانید در کتاب *سازمان یافتگی رفتار (Organization of Behavior)* اثر دونالد هب (Donald Hebb) بیابید. او سپس می گوید که «البته کلمه ای از آنچه روان شناسی تجربی می گوید درست نیست». به عقیده او

یک برهان روش نادرستی مدعیات روان‌شناسی تجربی این است که فرآیندهایی که از حیث معناشناختی سازگار هستند، به طور کلی متداعی نیستند، و فرآیندهایی که متداعی (associative) هستند، به طور کلی، از حیث معناشناختی سازگاری نیستند. فودور معتقد است مفادی این برهان چیزی است که از اواخر سده نوزدهم دیگر «همگان می‌دانند». اصلاً او می‌گوید مرگ «تداعی» حاصل همین نگاه روان‌شناسان تجربه‌گرا بوده است (هرچند ارتباط‌گرایان (connectionists) می‌کوشند آن را با «ناکامی‌های غم‌انگیز قابل پیش‌بینی» دوباره زنده کنند). زمانی که روان‌شناسی تجربی مرد کسی حتی ناچیزترین تصویری از این امر به دست نیاورده بود که فرایندهای مادی محض چگونه می‌توانند آن قوانین التفاتی را عملی سازند که ذهن از حیث معناشناختی سازگار را هدایت می‌کنند. یا حتی از این هم کسی تصویری نداشت که فرایندهای غیرمادی چگونه می‌توانند این کار را انجام دهند. این مسئله ماند تا اینکه آلن تورینگ چیزی آورد که به گمان فودور «بهترین اندیشه درباره چگونگی کار ذهن تا آن زمان بود».

تورینگ چه کرد؟ به عقیده فودور، تورینگ تشبیه سنتی بین اذهان و نمادها را جدی گرفت. به عقیده او تشبیه اندیشه‌ها و نمادها را اول افلاطون کشف کرد و بعدها اشخاصی مثل دکارت و هیوم و جان استیوارت میل و فروید آن را اصلاح کردند، و در دوره معاصر تورینگ به آن بازگشت، البته با ماشینی (ماشینی تورینگ) که در دست داشت. نمادها هم اوصاف معناشناختی دارند هم اوصاف مادی. تورینگ گفت که می‌توان ماشینی ساخت که نمادها را به کار ببرد و می‌توان تغییرات حالات آن را از اوصاف مادی نمادهای موجود در آن (مثلاً از وزن و شکل و رفتارهای الکتریکی آنها) استنباط کرد. تا اینجا چی شد؟ این شد که نمادهای ماشینی تورینگ یک چیز دیگر هم اضافه کرد: شاید کسی بتواند اشیا (نمادها) را به گونه‌ای بچیند که این تغییرات حالت از حیث معناشناختی هم سازگار باشد. مثلاً به گونه‌ای بچیند که با در دست داشتن یک نماد درست برای کارکردن با آن، ماشینی آن را به نمادهای دیگری مبدل سازد که آنها نیز درست و صادق‌اند. به این که تیب تورینگ چیزی تصور کرده است که هم نیروی علی دارد هم وصف معناشناختی؛ هر دو دارد، درست مثل حالات التفاتی نفسانی!

فودور می گوید در باب امکان ساختن چنین ماشینی حق با تورینگ بوده است و ما امروزه آن امکان را محقق می یابیم و به آن «رایانه» می گوئیم اندیشه بنیادی نظریه پردازی رایج در باب اذهان این است که اذهان ماشین هایی از این نوع هستند. حال اگر حالات التفاتی به نمادهای نفسانی مرتبطاند و در نسبت با آنها هستند، و فرآیندهای نفسانی به وسیله روابط علی بین نمادها اجرا می شوند، پس می توانیم درک این نکته را آغاز کنیم که قوانین اداره کننده حالات نفسانی چگونه می توانند سازگاری معناشناختی آنها را حفظ کنند. به این ترتیب می توانیم دریابیم که نظریه عملی ساختن قوانین التفاتی چگونه می تواند ممکن باشد.

حاصل اینکه، نظریه تحقق قانون الف علت ب است به این پرسش پاسخ می دهد که: «الف چگونه ب است؟». نظریه سازوکاری را ارائه می کند که هرگاه الف تحقق یابد حرکتی را پدید می آورد که برای تحقق ب کفایت می کند. از آنجا که سازوکارهای محاسبه ای درحقیقت سازوکار هستند، بنابراین راهی برای درک این نکته داریم که چگونه ممکن است که چیزی عقلانی بتواند سراسر مادی باشد، و چگونه ممکن است روان شناسی التفاتی با دغدغه های هستی شناختی شخص ماده انگار سازگار افتد.

فودور الان چه کار می کند؟ این پرسشی عجیب نیست زیرا می دانیم او این را خود فودور گفته است، که دنبال چیزی می گردد؛ دنبال چه چیز؟ دنبال چیزی که بتواند نسبت بین نمادهای نفسانی و محتوای آن را ثابت نگه دارد، و به هنگام ظهور و آشکارشدن نقش علی نماد در محاسبه این نسبت را محفوظ نگه دارد. برای مثال: هرگاه در این استدلال: «هر انسان تاس است و سقراط انسان است؛ بنابراین سقراط تاس است» در گذر از تمثالات «هر انسان تاس است و سقراط انسان است» به تمثالات «بنابراین سقراط تاس است» «تاس» معنای «تاس» را حفظ نکند، سازوکار از بین می رود. حال اگر محتواهای نمادها همان نقش های علی در محاسبه بودند، یعنی محتوای یک نماد عیناً همان نقش علی آن نماد در محاسبات بود، این «این همانی»، همان چیزی می شد که فودور دنبالش می گردد، یعنی همان چیزی است که می توانست نسبت بین نمادهای نفسانی و محتوای آنها را ثابت نگاه

دارد و به هنگام ظهور نقش علی نماد در محاسبه این نسبت را حفظ کند. اما آیا محتوا همان نقش علی نماد در محاسبه است؟ فودور می‌گوید «نیست»، بنابراین آن «این همانی» هم نیست تا عامل حفظ ثبات نسبت موردنظر باشد. پس برای یافتن آن چیز (یعنی عامل حفظ ثبات نسبت محتوی با نماد) باید به تعبیر خود فودور داستانی دیگر گفته شود، و فودور خود گفته است که: «دارم کار می‌کنم تا داستان دیگری بگویم.»